

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پانزدهم ۱۳۹۸ / ۰۸ / ۱۲

موضوع: مقایسه مقام علمی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با «عمر بن خطاب» (۴)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

دیروز روایت «أَيْمًا غَادِرًا خَائِنًا» را ذکر کردید که در ادامه روایت مطلبی است که اهل سنت به ما اشکال می کنند. يك جايش می گوید: «قال نعم»! قبلش دوباره عمر بن خطاب اعتراف می گیرد که ابوبکر «کان راشداً، عالماً و...» و آنها می گویند: نعم!

پاسخ:

ما کاری به آن نداریم، برای ما نظر امیرالمؤمنین ملاک است. پیغمبر فرمود:

«علي مع الحق والحق مع علي»

تاریخ بغداد؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي، دار النشر: دار الكتب العلمية –

بيروت، ج ۱۴، ص ۳۲۰

امیرالمؤمنین نظرش این بوده است، و هیچ کدام از آقایان هم در آنجا اعتراض نکردند. فحول صحابه هم در آنجا بودند، جگر پاره های صحابه در آنجا بودند. اشکالی که عمدتاً می گیرند این است که «عباس» عموی پیغمبر آمد به عمر گفت:

«يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا الْكَاذِبِ الْغَادِرِ الْخَائِنِ»

صحيح مسلم ، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء

التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ٣، ص ١٣٧٧، ح ١٧٥٧

وهابی‌ها و سنی‌ها این را اشکال می‌گیرند و می‌گویند اگر بنا بر این باشد، «عباس» هم این را گفته است. ما می‌گوییم «عباس» برای ما ملاک نیست، ایشان نه معصوم است و نه سخنش برای ما حجت است و نه خلیفه مسلمین بوده است.

و اضافه بر آن، شاید گفتن ایشان مثل قضیه «حضرت یوسف» در مورد برادرش «بنیامین» باشد:

(فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أُخِيهِ ثُمَّ أَدْنَىٰ مُؤَدَّنِ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ)

و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بار برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد: «ای اهل قافله، شما دزد هستید!»

سوره یوسف (١٢): آیه ٧٠

شاید از این باب بوده که بخواهد قضایا مطرح بشود، مسئله دیگر این که شما دارید می‌گویید امیرالمؤمنین این‌طور گفت، در حالی که خلیفه چهارم شما است و عمر این‌طور گفت. یا حضرت علی راست می‌گوید عمر دروغ می‌گوید یا حضرت علی دروغ می‌گوید عمر راست می‌گوید. در هر دو صورت يك کسی که کاذب، اثم، غادر و خائن است صلاحیت برای خلافت ندارد. شما یا باید از خلیفه بودن امیرالمؤمنین دست بردارید، یا از عمر دست بردارید.

پرسش:

می گویند دید اولیه حضرت علی این بود؛ ولی بعد که عمر صحبت کرد انگار حضرت حرفش را پس گرفت. وقتی می گوید «قالا نعم» این را می رساند.

پاسخ:

«أليس أكذيك؟ قال نعم»

صحيح مسلم ، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري ، دار النشر: دار إحياء

التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج 5، ص 102، ح 4678

این «أليس أكذيك؟ قال نعم» به چه بر می گردد، بحث سر چیست؟ بحث و دعوی اصلی روی این است که:

«فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» و عباس هم می گوید: «أَقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا الْكَاذِبِ الْآثِمِ الْغَادِرِ الْخَائِنِ»

اهمیت و اهرم کار روی این قضیه رفته است، نه به آن صورت دیگر.

و اضافه بر این در «صحيح بخاری» هم مؤید این مطلب آمده است؛

«ولا يَأْتِنَا مَعَكَ أَحَدٌ كَرَاهِيَةً لِمَخْضَرِ عُمَرَ وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: 256، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - 1407 - 1987، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج 8، ص 82، ح 4240

از آن طرف عبارات «نهج البلاغه» هم تأیید می کند.

پرسش:

در ادامه همین روایت: «كِرَاهِيَةٌ لِمَحْضَرِ عُمَرَ» دوباره می‌گوید حضرت بیعت کرد.

پاسخ:

بله، ولی بعد از شش ماه بیعت کرد. در همان جا هم می‌گوید:

«وكان لِعَلِيٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا،

ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸

مردم همه رویگردان شدند. حضرت می‌فرماید:

«وَلِكَيْتَكَ اسْتَبَدَّدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير, اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا،

ج ۸، ص ۸۲، ح ۴۲۴۰

ما با کلمه‌ی « اسْتَبَدَّدْتَ » کار داریم. معنی استبداد چیست؟ «کراهیه محضر عمر» معنایش چیست؟ اگر علی

او را عادل، عدل و اعلم می‌دانست چرا شش ماه بیعت را تأخیر انداخت؟

در این شش ماه:

«من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية»

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: ۲۴۱، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - مصر، ج ۴، ص ۹۶، ح ۱۶۹۲۲

کجا رفت؟ امیرالمؤمنین به حضرت زهرا هم نگفت برو بیعت کن، به حسن و حسین هم نگفت بروید بیعت کنید. به «سلمان و ابوذر» هم نگفت شما بروید بیعت کنید.

در این جا مسئله مهم این است که حضرت امیر امام است، امام شئونی دارد، یکی از شئون امام، خلافت است، امامت است و حفظ شریعت است و جلوگیری از تحریف دین است.

امیرالمؤمنین نباید بگذارد دین تحریف بشود، شریعت را ایشان نشر بدهد، وقتی این ها کاری کردند که مردم از علی رویگردان شدند، امیرالمؤمنین دیگر برای حفظ شریعت دستش بسته شده و برای جلوگیری از تحریف دین، دستش بسته شده است. با این حساب می رود بیعت ظاهری را انجام می دهد برای این که آن دو تا شئونی که حضرت دارد بتواند انجام بدهد.

لذا شما می بینید که امیرالمؤمنین ساکت نبود، حرف می زد روایت از ایشان نقل می کردند مشکلات را حل می کرد و حتی خود خلفا وقتی به مشکل بر می خوردند به ایشان مراجعه می کردند. کار حضرت به این خاطر نیست که آن ها را قبول دارد، این کار ایشان به خاطر حفظ شریعت و حفظ جامعه اسلامی است.

وقتی به ایشان خبر می دهند «پادشاه ایران» با صد هزار نیرو دارد می آید، عمر به مسجد آمد و داشت می لرزید حتی دارد که دندانهایش از ترس به هم می خورد، با هر کدام از صحابه مشورت کرد قانع نشد. امیرالمؤمنین به عمر گفت اگر شما این کارها را بکنید بهتر است. عمر آرام شد.

این مشورت دادن حضرت به خاطر عُمر نبود به این خاطر بود که اگر این لشکر بیاید کل مسلمانها نابود می‌شود، حضرت برای حفظ امت اسلامی در صحنه حاضر است و خودش هم می‌فرماید:

«فَأَمْسَكَتُ [بِيَدِي] حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ»

من از بیعت خوداری کردم دیدم مردم دارند بی دین می‌شوند، راه ارتداد را پیش می‌گیرند.

«فَتَهَضُّتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ»

نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۵۱

ما باید این روایت‌ها را کنارهم بگذاریم بعد خروجی بگیریم؛ يك روایت را آدم بخواهد ملاك قرار بدهد و با این يك روایت بخواهد نتیجه بگیرد این خلاف است. روایات مدح و ذم و جلو و عقب، همه این‌ها وقتی کنارهم آمد نتیجه گرفته می‌شود؛ اصلا «فقیه و كل الفقیه» این است.

فقیه می‌آید تمام روایاتی که در يك مسئله فقهی و فرع فقهی آمده، همه را بررسی می‌کند، روایات دال بر امر، روایات نافی، روایاتی که متضاد است همه را کنارهم قرار می‌دهد بعد يك خروجی می‌گیرد که آن استنباط حکم شرعی می‌شود. در مسائل کلامی هم ما باید این شکلی عمل کنیم.

پرسش:

این جمله‌ای که «ابن ابی الحدید معتزلی» بیان می‌کند: "تعجب می‌کنم چگونه «علی ابن ابیطالب» در دو سال حکومت ابابکر زنده ماند" چه چیزهای را مطرح می‌کند؟

پاسخ:

در رابطه با امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) این‌ها تمام تلاش‌شان این بود که علی را از بین ببرند، ابوبکر در همان جلسه اولی که آمد در بالای منبر قرار گرفت گفت: چرا من علی را نمی‌بینم؟ رفتند و علی را آوردند، ابوبکر گفت یا ابا الحسن:

«أَرَدْتُ أَنْ تَشُقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ؟»

تو داری در بین مسلمین فتنه درست می‌کنی؟

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا؛ ج ۳، ص ۸۰، ح ۴۴۵۷

«تشق عصا المسلمین»؛ یعنی فتنه‌گری می‌کنی. پیغمبر هم فرمود:

«من شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمُونَ فِي إِسْلَامٍ دَامَجٍ فَقَدْ خَلَعَ رِنْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ»

هرکس در میان مسلمین فتنه کرد، از اسلام خارج شده است.

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ۱۱، ص ۲۵، ح ۱۰۹۲۵

این‌ها دنبال این بودند که علی را بکشند؛ در قضیه‌ای که «خالد» را در نماز جماعت تحریک کردند، ابابکر داشت نماز می‌خواند، بعد می‌گوید «السلام علیکم، السلام علیکم...» دیدند نمی‌تواند سلام نماز را بدهد و از نماز بیرون بیاید، چند بار تکرار کرد نشد بعد گفت:

«يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُكَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲۹، ص ۱۲۶

این مطلب را کتاب «معجم البلدان» ماده «رواجن» در آن جا مفصل آورده است و همچنین مرحوم «مجلسی» در کتاب «بحار الانوار» آورده و دیگر بزرگان آورده‌اند. بعد امیرالمؤمنین یقه «خالد» را گرفت او را بلند کرد و به زمین کوبید گفت قضیه چیست؟ «خالد» گفت به من گفته بودند قبل از این که نماز ابوبکر تمام شود، من گردن تو را بزنم!!

تمام توطئه‌ها این طوری بود؛ یا مثلاً دارد که امیرالمؤمنین را به مسجد آوردند - این مطلب در کتاب «الامامة والسياسة» است - وقتی امیرالمؤمنین بیعت نکرد، عمر به ابوبکر گفت:

«ألا تأمر فيه بأمرك»

چرا دستور نهایی را در باره علی نمی‌دهی؟

دستور نهایی نمی‌دهی یعنی چه؟! بعد ابوبکر گفت:

«لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه»

مادامی که علی مدافعی مثل فاطمه دارد من نمی‌توانم کاری انجام بدهم!

الإمامة والسياسة؛ اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري الوفاة: ۲۷۶هـ.، دار

النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م، تحقيق: خليل المنصور، ج ۱، ص ۱۶

در کتاب «اثبات الوصیه - مسعودی» دارد که آنها تمام تلاش‌شان را کردند که دست علی را به دست ابوبکر بدهند، ولی هرکاری کردند دست حضرت علی را نتوانستند باز کنند؛

«مسح أبو بكر عليها وهي مضمومة»

اثبات الوصية، اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن الحسين بن علی المسعودي، ص ۱۴۵

به عنوان بیعت ابوبکر دستش را روی دست حضرت علی کشید. در کجای دنیا همچنین بیعتی است؟ این‌ها کاملا نشان می‌دهد که چه توطئه‌های علیه حضرت داشتند و «ابن ابی الحدید» واقعا راست می‌گوید.

این‌که امیرالمؤمنین زنده ماند واقعا جای تعجب است؛ یعنی تمام تلاش‌ها بر این بود که حضرت را از بین ببرند. شما ببینید قضیه «جیش اسامه» به نظرم حدود ۳۵ تا ۴۰ روز طول کشید. «اسامه» آمد دید با ابوبکر بیعت شده و ایشان خلیفه شده و علی خانه نشین است.

«اسامه» در مسجد آمد يك سخنرانی کولاکی کرد، لرزه بر اندام ابوبکر و عمر انداخت، حتی بعضی‌ها می‌گویند اساسی‌ترین و وحشیانه‌ترین حمله‌ای که به خانه حضرت زهرا کردند، بعد از سخنرانی «اسامه» بود که از جنگ برگشته بود.

یعنی اصلا حمله نهایی که منجر به شکستن پهلوی حضرت زهرا شد، به خاطر احساس خطر جدی بود که این آقایان کردند.

پرسش:

آیا شکستن پهلوی حضرت زهرا (سلام الله علیها) بعد از جریان «اسامه» است؟

پاسخ:

بعضی‌ها این‌طور گفتند، این هم يك قولی است.

پرسش:

در کتاب «تاریخ طبری» جلد ۲ صفحه ۱۰۲ بیان می‌کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند «فاروق اعظم» من هستم، «صدیق» من هستم و هرکسی که غیر از من این ادعا را بکند وهو کذاب!

پاسخ:

این در خیلی از کتاب‌ها آمده است، شاید صد تا کتاب از کتب اهل سنت این مطلب را آورده‌اند.

پرسش:

مسئله این است که الان خیلی از مولفان و خیلی از کسانی که با دانش آموزان و دانشجویان سر و کار دارند منبع اصلی‌شان «تاریخ طبری» است و متأسفانه کتاب‌های تاریخی دیگر را نگاه نمی‌کنند دچار مشکل می‌شوند؛ چون «تاریخ طبری» يك تاریخ روزنگار است این را به عنوان سند ارائه می‌دهند شما چه کتابی را پیشنهاد می‌دهید که پاسخگویی چنین سوالات باشد؟

پاسخ:

بهترین کتاب که ما از گذشته داشتیم دو تا کتاب است يك کتاب «ارشاد - شیخ مفید» است و دیگری کتاب « مناقب - ابن شهر آشوب» است. ما از گذشتگان، غیر این دو تا تاریخ درست و حسابی نداریم.

اما اگر شما بخواهید در مورد خیلی از حقایق موشکافانه کار کنید کتاب مرحوم «سید مرتضی - رضوان الله تعالی علیه» که در جواب «قاضی عبدالجبار معتزلی» به نام «الشافی فی الامامة» نوشته کتاب خوبی است. این کتاب ایشان جواب برای «عبدالجبار معتزلی» است؛ ولی ایشان عمده قضایای تاریخی و... را آورده است.

«قاضی عبدالجبار معتزلی» کتابی به نام «المغنی فی الإمامه» دارد، در حقیقت اس اساس نقد عقائد شیعه ایشان است؛ «قاضی عبدالجبار معتزلی» متوفای ۴۱۵ است و هر چه قبل از او مطالبی علیه شیعه بوده مدون نشده بود؛ ولی ایشان همه را مدون کرد و هر چه سینه به سینه آمده بود همه را جمع کرد.

یعنی هر چه در عصر ائمه (علیهم السلام) و در غیبت صغری و... سینه به سینه بود ایشان آن‌ها را جمع کرد. «قاضی عبدالجبار» کتاب ۲۰ جلدی دارد، در جلد ۱۹ و ۲۰ عمدتاً نقد عقائد شیعه و استدلال بر خلافت ابوبکر و عمر است؛ یعنی قسم اولش نقد عقیده و عقائد شیعه است، و قسم دومش اثبات خلافت ابوبکر و عمر است.

مرحوم «سید مرتضی» کتابی به نام «الشافی فی الإمامه» نوشته، من بارها گفتم اگر تدوین کتب درسی حوزه دست من بود کتاب «الشافی» را می‌گفتم کتاب درسی باشد و کمتر از نمره ۱۸ همه مردود بشوند. اهل سنت از قرن ۵ به این طرف همه کنار سفره «عبدالجبار معتزلی» نشستند و هر چه دارند از «عبدالجبار معتزلی» دارند.

شیعه هم هر چه دارد از «سید مرتضی» دارد. «شیخ طوسی» با آن عظمت و «شیخ الطائفه» بودن، که حدود ۱۵۰-۲۰۰ سال فقهاء جرأت نکردند اظهار لویه بکنند؛ در بحث کلامی، کتاب «سید مرتضی» را تلخیص می‌کند، اصلاً اسم کتابش «تلخیص الشافی» است البته در حقیقت «شرح شافی» است.

البته اگر دوستان کتاب «شیخ طوسی» را مطالعه کنند بهتر است؛ زیرا قلم «سید مرتضی» خیلی سنگین است؛ یعنی عبارتها، عبارتهای خیلی پیچیده است و بدون راهنما یا بدون کتاب لغت نمی‌شود استفاده کرد؛ ولی قلم مرحوم «شیخ طوسی» روان است.

ایشان کتاب «شافی» را برداشته، آن عبارت‌های سنگینش را به عبارت‌های سلیس و روان در آورده و مطالبی هم به آن اضافه کرده است. لذا در بعضی از جاها مطالب «شیخ طوسی» روشن می‌کند که «سید مرتضی» چه می‌گوید.

در هر صورت ...

ما باید یک مقداری در صحنه باشیم و ببینیم که چه خبر است؟ من جلسه قبل اشاره کردم آقای «احمد درایتی» یک مشکل جدید است. ما به فکر آقای «عابدینی» بودیم دیدیم گندکاری‌های ایشان خیلی زیاد است!! هزار رحمت به «عابدینی»! «احمد درایتی» فرزند «مهدی درایتی» است که حافظ قرآن و نهج‌البلاغه است.

نمی‌دانم این‌ها چه خوردند و از کجا آمدند؟ بعضی وقت آدم این حرف‌ها را می‌بیند شک می‌کند این‌ها واقعاً نطفه‌های پاکی هستند یا نه؟ او خیلی بدتر از «عابدینی» است!

«احمد درایتی» یک چیزی به نام «روشنگر» دارد. دیروز که ما درس می‌گفتیم حمله‌ای به او کردیم و او به ما جواب داده است. در مورد کلمه «آل» آورده: "ابوبکر و عمر نیز لغتاً از مصادیق «آل» هستند شیعیان مراقب باشند دارند برای آن‌ها دعا می‌کنند!!"

یعنی می‌گوید شما که «اللهم صل علی محمدٍ وآل محمد» می‌گویید، بر ابوبکر و عمر هم صلوات می‌فرستید، مراقب باشید!!

والله وهابی‌ها همچنین غلطی نکردند که این آقا کرده؛ «ابن تیمیه»، «محمد ابن عبدالوهاب» همچنین حرفی نزدند.

من هم دیشب با نام مستعار نوشتیم: "آقای «درایتی» که معتقد هستند ابوبکر و عمر جزء آل محمد هستند، خدا را به حق زهرا (سلام الله علیها) قسم می‌دهیم که ایشان و همکاران و هم فکran ایشان را با ابوبکر و عمر محشور نماید" این‌ها جوابی غیر از این ندارند.

فرمایش «مقام معظم رهبری» واقعا جمله خیلی ظریفی است که فرمودند: "الان فضای مجازی قتلگاه جوان‌ها شده است."

شاگردانش بعضاً توئیت می‌گذارند، آدم وحشت می‌کند یک حرف‌های عجیبی دارند اصلاً اینها «روایت» را از بیخ قبول ندارند، می‌گویند ما فقط قرآن را قبول داریم. ما گفتیم شما چطوری نماز می‌خوانید؟ دو رکعت نماز را از قرآن می‌توانید در بیاورید؟

دیدم یک فایل گذاشتند، من دیشب فایلش را دانلود کردم، می‌گوید: "آقا خدا گفته نماز بخوانید دیگر برای ما معین نکرده، پنج رکعت نماز بخوانیم قبول است، ۱۷ رکعت نماز بخوانیم قبول است، در نماز یادمان رفت نماز ظهر را ۳ رکعتی خواندیم اشکالی ندارد. دست بسته خواندیم قبول است، دست باز خواندیم قبول است."

نمی‌دانم این چه مذهب و چه وضعی است؟ من به یکی از آقایان گفتم ما باید وهابیت را کنار بگذاریم به خروجی‌های فاسد حوزه باید پردازیم! نمی‌دانم چه دست‌های در کار است؟

پرسش:

ایشان درس حوزه را در «قم» خوانده است؟

پاسخ:

بله ایشان سطح ۳ را از «قم» با نمره ۱۴ گرفته است!!

پرسش:

درس خارج هم دارد؟

پاسخ:

بعید می‌دانم در آن حد باشد؛ الان ایشان در «مشهد» است و خودش هم متولد ۱۳۴۷ است. همین آقای «رواجنی» تعبیری دارد می‌گوید هر کس هر روز از دشمنان اهل‌بیت برائت نجوید، خدا با دشمنان اهل‌بیت محشورش کند. این هم عکس «احمد درایتی» است!! و این هم پایه سطح ۳ با نمره ۱۴ که در «قم» هم بوده، در زمان مدیریت آقای «مقتدائی» بوده است.

من از عزیزان تقاضا می‌کنم این مسائل را جدی بگیرند. شناسایی این‌طور شبهات و جواب دادن به این شبهات اگر از نماز واجب، واجب‌تر نباشد کمتر نیست! من نمی‌دانم آقایان نسبت به نماز واجب‌شان چقدر اهمیت می‌دهند؟ یعنی به نظر من پاسخ دادن به این شبهات قطعاً از نماز واجب، وجوبش بیشتر است.

شما اگر برای نمازتان صد در صد اهتمام دارید، برای اینگونه شبهات باید ۲۰۰ درصد اهتمام بدهید. من بعضی از شبهاتش را می‌گویم و از دوستان می‌خواهم که تا آخر این هفته برای ما جواب بیاورند.

پرسش:

اینها علوم حدیث را کلاً قبول ندارند!؟

پاسخ:

اینها کلاً سنت را قبول ندارند. مثلاً ایشان تعبیرش این است که "تقلید رایج در آیات قرآن نهی شده و «اهل ذکر» در آیات قرآن علمای یهود و نصارا هستند، نه آنچه که روایات ما می‌گوید، لطفاً به سیاق آیات نگاه بیاندازید تا سخن روشن شود." این را دوستان کار بکنند که آیا واقعاً مراد از:

فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

از آگاهان پرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)!

سوره نحل (۱۶): آیه ۴۳

واقعاً علمای یهود هستند؟ یعنی ما الان برای حقانیت دین و اسلام و مذهبمان باید ببینیم که «خاخام‌های یهودی» چه می‌گویند؟ «پاپ» و «قسسین» و... چه می‌گویند؟ از آن‌ها برویم سوال کنیم؟ چون آیات قرآن، تا قیام قیامت برای همه حجت است.

این‌جا بزرگان ما از زمان «شیخ مفید» و «سید مرتضی» تا آقای «خویی» به این مسئله به خوبی جواب دادند. حالا ببینم دوستان چه کار می‌کنند، تا روز سه شنبه ببینیم قدرت نمایی آقایان چقدر است!

آغاز بحث...

بحث دیروز ما ناتمام ماند در رابطه با مرجعیت علمی اهل بیت و مقایسه با جهل خلفا بودیم. در رابطه با امیرالمؤمنین مطرح شد که شیعه و سنی اتفاق نظر دارند بر این‌که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) اعلم صحابه بوده است.

«عایشه» به صراحت می‌گوید:

«أما أنه أعلم الناس بالسنة»

علی عالمترین انسان‌ها به سنت است

طبقات الفقهاء، اسم المؤلف: إبراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي أبو إسحاق الوفاة: ۴۷۶، دار النشر: دار

القلم - بيروت، تحقيق: خليل الميس، ج ۱، ص ۲۳

يا دارد كه:

«علي أعلم أصحاب محمد بما أنزل على محمد»

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ تأليف: الحافظ الكبير عبيد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني؛
الحنفي النيسابوري، تحقيق وتعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي؛ مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة
الثقافة والارشاد الاسلامي مجمع أحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠م، ج١، ص٤٧

از بزرگانشان «ابن عباس» می گوید:

«أعطى على ابن أبي طالب تسعة أعشار العلم»

٩٠ درصد علم در دست علی است!

«وأيم الله لقد شارككم في العشر العاشر»

به خدا قسم در ان ده درصدی كه دیگر صحابه دارند در او هم علی سهيم است.

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ٤٦٣، دار
النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج ٣، ص ١١٠٤

باز دارند كه:

«فهم كتاب الله منحصر إلى علم علي ومن جهل ذلك فقد ضل»

فيض القدير شرح الجامع الصغير، اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوي الوفاة: ١٠٣١ هـ ، دار النشر: المكتبة
التجارية الكبرى - مصر - ١٣٥٦هـ ، الطبعة: الأولى، ج٣، ص٤٧

این‌ها در یک طرف است. من دیروز هم گفتم ما به این‌که شیعه یا سنی هستیم کار نداریم. یک مسیحی، یا یک لائیک آمده مسلمان شده می‌خواهد احکام و شریعت اسلامی را به دست بیاورد، الان دو تا راه و دو تا منهج وجود دارد، این منهج‌ها را می‌خواهد با همدیگر مقایسه کند. در یک طرف اهل‌بیت، و در یک طرف صحابه قرار دارند.

ما می‌خواهیم ببینیم با توجه به مصادر «فریقین» که ما البته عمدتاً مصادر اهل سنت را در این‌جا ملاک قرار می‌دهیم که حجیتش قوی‌تر است و الزام خصمش بیشتر است.

این‌ها در رابطه با امیرالمؤمنین این مطالب را دارند که عرض کردیم. در رابطه با خلفاء ما دیروز اشاره کردیم که از ابوبکر در رابطه با آیه قرآن سوال می‌کنند، معنای «اباً» چیست؟ می‌گوید من نمی‌دانم. و از عُمَر سوال می‌کنند، شلاق را بر می‌دارد به جان آن بابا می‌افتد و می‌گوید تو چه حقی داری که سوال بکنی؟

یکی از صحابه از متشابهات قرآن سوال می‌کند، آقای عمر آن قدر او را با چوب خرما می‌زند که سرش خونریزی می‌کند و پشتش را به قدری با چوب خرما می‌زند که دمل و زخم می‌شود و ورم می‌کند، در اتاقی او را مداوا و زندانی می‌کند؛ وقتی خوب شد، دوباره او را شلاق می‌زند به طوری که تمام پشتش پر از زخم می‌شود، بعد از چندین مرتبه کتک خوردن، آقای «صبیح» می‌گوید:

«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِكُنْتُ تُرِيدُ قَتْلِي، فَأَقْتُلْنِي قَتْلًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُ تُرِيدُ أَنْ تُدَاوِيَنِي فَقَدْ وَاللَّهِ بَرَأْتُ»

اگر می‌خواهی من را اصلاح بکنی من اصلاح شدم، هر چه در سرم بود از بین رفت دیگر بعد از این مطلبی در این زمینه از تو سوال نمی‌کنم!

جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)؛ اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن

السيوطي الوفاة: ١٩/ جمادى الاولى / ٩١١ هـ، دار النشر: ج ١٤، ص ٣٣

این را چه کار کنیم؟ این را ما نگفتیم خودشان آوردند. امروز من می‌خواهم یک عبارتی را که این آقایان دارند بیان کنم عزیزان به خوبی دقت کنند.

هم ابوبکر و هم عمر بن الخطاب آخرین لحظه حیات‌شان آرزوها و پشیمانی‌هایی داشتند، شما بیروید مقایسه کنید؛ آقا امیرالمؤمنین در آخرین لحظه حیات‌شان: «**فزت ورب الكعبة**» می‌گوید.

امیرالمؤمنین در شب ۲۱ می‌بینید «ام کلثوم» و اطرافیان گریه می‌کنند فرمود: اگر می‌دیدید آن چه که من می‌بینم، شما گریه نمی‌کردید؛ عرض کردند چه می‌بینی؟ گفت الان دارم می‌بینم رسول اکرم و انبیاء گذشته و حضرت زهرا و حضرت خدیجه به استقبال من آمدند.

این آخرین لحظات امیرالمؤمنین است؛ آخرین لحظات این آقایان، مانند روایتی که می‌گوید ای کاش من کپش قومی بودم:

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ كَبَشَ أَهْلِي سَمْتُونِي مَا بَدَا لَهُمْ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ أَسْمَنَ مَا أَكُونُ زَارَهُمْ بَعْضُ مِنْ يُحِبُّونَ
فَجَعَلُوا بَعْضِي سُوءًا وَبَعْضِي قَدِيدًا ثُمَّ أَكَلُونِي فَأَخْرَجُونِي عَذْرَةً وَلَمْ أَكُنْ بَشَرًا»

جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)؛ اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن

السيوطي الوفاة: ۱۹/جمادى الاولى / ۹۱۱هـ، دار النشر: ج ۱۳، ص ۳۱۷، ح ۱۲۳۶

این تعبیر را هم خود ابوبکر دارد، هم عمر این تعبیر را دارد، که ای کاش من گیاهی بودم گوسفندی من را می‌خورد، من به صورت عذره و نجاست در می‌آمدم آن قسمت‌هایش را ما کار نداریم،

اینها در یک روایت خاصی آمده ولی اینکه می‌خواهم عرض کنم در منابع اولیه اهل سنت آمده «ابن زنجویه» متوفای ۲۵۱ هجری است؛ یعنی در زمان حضرت امام عسکری (سلام الله علیه) از دنیا رفته و امام هادی، امام جواد و امام عسکری را هم درک کرده است.

می‌گوید: آقای «عبدالرحمن ابن عوف» نقل می‌کند که وقتی که ابوبکر بیمار بود - که البته به احتمال قریب به یقین مسمومش کردند، حالا چه کسانی مسموم کردند آن یک بحث جدای است؛ آقای «طائی» یک کتاب مخصوصی در این زمینه دارد و ادله‌ای آورده که البته ۷۰-۸۰ درصد ادله‌اش قابل اعتنا نیست؛ ولی در میان ادله‌اش دو سه تا دلیل خوب می‌شود پیدا کرد. - من بالای سر او بودم. ابوبکر گفت: من تأسف می‌خورم بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که آن‌ها را ترک می‌کردم؛ سه کار است دوست دارم آن‌ها را انجام بدهم ولی انجام ندادم و سه مطلب را دوست داشتم از پیغمبر سوال کنم و سوال نکردم؛ دوستان به خوبی دقت کنند.

«فَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ»

آن سه کاری که آرزو دارم ترک کرده بودم

«فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَأَنْ أَغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ»

ای کاش دستور هجوم به خانه حضرت زهرا نداده بودم ولو این‌که خانه حضرت زهرا سنگر جنگی بود!

«وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقِيفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ أَوْ عُمَرَ فَكَانَ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكُنْتُ وَزِيرًا»

ای کاش در «سقیفه بنی ساعده» این خلافت را به گردن عمر و یا «ابو عبیده جراح» می‌انداختم!

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء -

الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج١، ص ٦٢، ح ٤٣

این آقای که خلیفه شده و خلافت مسلمین را بر عهده دارد، و به عنوان «خلیفه‌النبی» است، آخری عمری از کارش پشیمان است. «علامه امینی» تعبیری دارد می‌گوید: "این ندامت ابوبکر یا از یک امر حقی بوده، که امر حق ندامت ندارد، و یا از یک امر باطلی بوده که وقت مرگ ندامت فایده‌ی ندارد" حرف خیلی زیبایی زده است.

می‌گوید این ندامت یا «عن حق» بوده، که حق که ندامت نمی‌خواهد، اگر «عن باطل» بوده باز آخر عمری چه فایده‌ای دارد!

«وَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْهُنَّ فَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ فَلَا يُتَارَعُهُ أَهْلُهُ»

اما آن سه مطلبی که می‌خواستیم از پیغمبر سوال کنیم این بود

این جمله خیلی عجیب است. اگر نباشد جز این یک روایت، برای بطلان مذهب غیر اهل بیت والله همین روایت کافی است. اصلاً و ابداً روایت دیگر نمی‌خواهد. ابوبکر می‌گوید: "ای کاش از پیغمبر سوال می‌کردم امر خلافت مال چه کسی است؟"

« فَلَا يُتَارَعُهُ أَهْلُهُ »

اگر پیغمبر می‌گفت امر خلافت با چه کسی است دیگر مردم اختلافی نداشتند.

پیغمبر از روز اول بعثتش بحث خلافت را مطرح کرده نه یک بار، نه دو بار، نه سه بار، به الفاظ مختلف هم مطرح کرده است.

« وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ سَبَبٌ »

آیا «انصار» هم می‌توانند به خلافت برسند یا نه خلافت فقط مال «مهاجرین» است؟

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء -

الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج١، ص ٦٢، ح ٤٣

آن زمانی که در «سقیفه بنی ساعده»، «انصار» را لت و پار کردید، آن وقت باید به این فکر بودید. آن وقتی که «سعد ابن عباد» زیر دست و پا بود عمر گفت:

«اقتلوه فإنه منافق»

شرح نهج البلاغة؛ اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد
المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨م، الطبعة:
الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ٢٠، ص ١٣

«سعد بن عباد» رئیس «انصار» هم است؛ آدم عادی از «انصار» که نبود؛ آن زمان باید این پشیمانی می بود نه آخر عمری! بعد می گوید:

« وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ عَنِ عَمِّهِ وَبِنْتِ الْأَخِ فَإِنِ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ »

دوست داشتم پیرسم آیا دختر برادر یا عمه می تواند ارث ببرد یا نمی تواند ارث ببرد؟

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء -
الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي؛ ج ١، ص ٦٢، ح ٤٣

شما در یک طرف علی را بگذار که موافق و مخالف معتقد هستند «اعلم الناس بالسنة» است و تنها کسی است که گفت:

«سلوني قبل أن تفقدوني»

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري الوفاة: ٤٠٥ هـ،
دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر
عطا، ج ٢، ص ٣٨٣، ح ٣٣٤٢

در یک طرف هم این را می‌خواهیم بگذاریم! عرض کردم ما کاری به شیعه و سنی نداریم. ما به عنوان یک بی‌طرف. این کتاب، چاپ «عربستان سعودی» است. تحقیقش را «شاکر زیب فیاض» استاد مساعد در «دانشگاه ملک سعود ریاض» که «دانشگاه ملک سعود» تقریباً رتبه اول دانشگاهی «عربستان سعودی» را دارد. اولین دانشگاه لیدر پرور است خروجی‌هایش سفیر، خطیب جمعه و قاضی القضاات می‌شوند.

در هر صورت، «طبرانی» متوفای ۳۶۰ در «معجم کبیر» خودش همین را به طور مفصل نقل می‌کند.

من حرف «علامه امینی» را می‌آورم که به خوبی در این جا اوج گرفته است؛ یعنی ما کلام «علامه امینی» را باید مثل حمد و سوره حفظ کنیم و در سینه‌مان نگهداریم. ایشان بعد این روایت خیلی عالی کار کرده. یکی از شاهکارهای «الغدیر» تحلیل «علامه امینی» بعد از این روایت است.

این قضیه ندامت را «طبری» به طور مفصل نقل کرده، «ذهبی» با این که خیلی مقید است چیزهایی که مربوط به طعن خلفاء است را نیاورد؛ حتی خودش فتوا می‌دهد روایاتی که در مذمت صحابه است باید نابود شود؛

«وَهَذَا فِيمَا بَأْيَدِنَا وَبَيْنَ عُلَمَائِنَا، فَيُبَغِي طَيْبُهُ وَإِحْفَاؤُهُ، بَلْ إِعْدَامُهُ، لِتَضْفُو الْقُلُوبُ وَتَتَوَقَّرَ عَلَى حُبِّ

الصَّحَابَةِ وَالتَّرَضِيِّ عَنْهُمْ، وَكُنْثَمَانُ ذَلِكَ مُتَعَيِّنٌ عَنِ الْعَامَّةِ، وَأَحَادٍ»

سیر اعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي؛

ج ۱۰، ص ۹۲

می‌گوید باید تمام مطاعن خلفا و صحابه را از بین ببریم تا اذهان مردم را نسبت به صحابه بدبین نکند، این جا از قلمش در رفته نمی‌دانم قضیه چیست!؟

در هر صورت ایشان هم این روایت ندامت خلیفه را در «تاریخ اسلام» جلد ۳، صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸ به طور مفصل همه این‌ها را آورده و هیچ اظهار نظری هم نکرده که روایت ضعیف است «و فی قلبی شیء یشهد قلب انه باطل و...» به هیچ وجهی این‌ها را نگفته است و تمام این‌ها را مفصل آورده و خوب هم آورده و خیلی قشنگ آورده است.

من عرض کردم این روایت را که یک مقدار دارم مفصل مطرح می‌کنم به خاطر این‌که این‌ها از این قسمت خیلی آسیب پذیر هستند. این‌ها به غیر از صحابه چیزی ندارند.

ما سال گذشته هم گفتیم یکی از کتاب‌های که معتقد هستند «من البدو الی الختم» تمام روایاتش صحیح است کتاب «احادیث المختاره مقدسی» است که متوفای ۶۴۳ است. ایشان هم این روایت را آورده و در آخرش هم می‌گوید:

« وَهَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ عَنْ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ »

الأحاديث المختارة؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلي المقدسي الوفاة:

۶۴۳، دار النشر: مكتبة النهضة الحديثة - مكة المكرمة - ۱۴۱۰، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الملك بن

عبد الله بن دهيش، ج ۱، ص ۹۰

می‌گوید چیزی از پیغمبر در این روایت نیست؛ ما کاری به پیغمبر نداریم، ما دنبال این هستیم که ببینیم آقای ابوبکر صلاحیت برای مرجعیت علمی و مرجعیت سیاسی دارد یا ندارد؟

«ذهبی» در رابطه با «ضیاء الدین مقدسی» می‌گوید:

«الضیاء الإمام العالم الحافظ الحجة محدث الشام شيخ السنة ضیاء الدین أبو عبد الله محمد بن عبد

الواحد بن أحمد بن عبد الرحمن السعدي المقدسي»

تذكرة الحفاظ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية -

بيروت، الطبعة: الأولى؛ ج ٤، ص ١٤٠٥

آقای «سیوطی» هم این روایت را آورده و در آخرش هم می‌گوید: «إنه حديث الحسن»!

در «معجم کبیر»، «طبرانی» در رابطه با این که می‌گوید من چرا دستور دادم «اشعث» را آتش زدند، «فجاءه سلمی» را چنین و چنان کردم این‌ها را به طور مفصل آورده‌اند و کاری به این‌ها ندارم.

در رابطه با عُمَر «مستدرک حاکم» با صحیح به شرط شیخین می‌گوید: ای کاش من از سه چیز از پیغمبر سوال می‌کردم از طلاهای گران قیمت برای من محبوب‌تر بود سوال می‌کردم:

«مَنْ الخليفة بعده»

خليفة بعد از پیغمبر چه کسی است؟

چه می‌خواستند چه شد؟

«وعن قوم قالوا أنقر بالزكاة في أموالنا ولا نُؤديها إليك أيحل قتالهم»

آن‌های که نماز می‌خوانند و زکات نمی‌دهند می‌شود آن‌ها را کشت؟

المستدرک على الصحيحين، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري الوفاة: ٤٠٥ هـ،

دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر

عطا، ج ٢، ص ٣٣٢

آقای عمر! بعد از این که «مالک ابن نویره» و قومش و هزاران مسلمان را کشتید و به ناموسشان تجاوز کردید و

زن و بچه‌شان را اسیر کردید، الان!!

من به دنبال تحلیل سخن «علامه امینی» بودم ایشان در جلد ۷، صفحه ۱۷۳ عزیزان دقت کنند به خوبی حرف زده:

«إن الخليفة النادم لماذا تمنى التسلل عن الأمر يوم السقيفة؟ وقذفه في عنق أحد الرجلين: أبي عبيدة أو عمر؟ أكان ندمه عن حق وقع؟ فالحق لا ندم فيه و إن كان عن باطل سبق؟ فهو يهدم أساس الخلافة الراشدة. ثم الذي وده من قذفه إلى عنق أحد الرجلين فإننا لا نعرف وجهها لتخصيصهما بالقذف وفي الصحابة أعظم وذو فضائل لا يبلغ الرجلان شأو أي منهم»

الغدیر - الشيخ الأميني - ج ۷ ص ۱۷۳

چطور در میان آن صحابه بزرگ می‌گوید ای کاش من به گردن «ابو عبیده جراح» و عمر می‌انداختم و حال آن‌که در میان صحابه افضل از این‌ها هم بودند.

این روایت خیلی طولانی است دوستان جلد ۷ صفحه ۱۷۳ «الغدیر» را ببینند بحثش خیلی شیرین است.

«والسلام علیکم ورحمة الله»